اطلاعات ۱۳۰۵
*چهارشنبه ۱۸ شهریور ۱۴۰۵ *۲۷ ربیع الاول ۱۴۴۸
*۹ سپتامبر ۲۰۲۶ * سال صدویکم * شماره ۲۹۳۲۲
ettelaatonline ettelaat.com

عبور از گذرگاه حادثه

پرواز بی بازگشت

محمود پورعالی
روزنامه نگار

خاطره دفاعی

روایت سلحشوری های رزمندگان در دفاع از آب و خاک میهن تمامی ندارد. این سرزمین اجدادی با همه داشته هایش با رشادت و شهادت سربازانش، جاودان مانده است.

آنچه می خوانید بخشی از خاطرات محمود پورعالی نویسنده کتاب «پرواز در گذرگاه حوادث» از انتشارات سوره مهر است، که طی آن به ماجرای شهادت ۱۱ خدمه پروازی هوانیروز می پردازد که در مأموریتی خطیر همگی با هم مثل کبوتران سبک بال به صخره ها برخورد کردند، بدنشان متلاشی شد و روحشان به آسمان پر کشید.

با توجه به اینکه در سالهای اول پیروزی انقلاب، فرهنگستان زبان و ادب فارسی هنوز واژه انگلیسی هلی کوپتر را به بالگرد تغییر نداده بود. و با توجه به زمان حادثه و واژه های کاربردی انگلیسی در یگان های پروازی، در نوشتن این خاطره از همان واژه هلی کوپتر به جای بالگرد استفاده شده است.

امیر و کفش های کتانی

...من هم یکی از خدمه پروازی بودم که از امیر خواستم عازم این مأموریت شود. پافشاری من در نرفتن به آن ماموریت، خستگی ناشی از مأموریت های قبلی بود. بنابراین امیر قبول کرد همراه با ۱۰ خدمه دیگر تن به این مأموریت و پرواز بی بازگشت بدهد.

در آخرین لحظات که پره های هلی کوپتر ۲۱۴ به گردش درآمده بود، امیر را با ماشینم به خط پرواز رساندم. او در حالی که ساکی از وسایل شخصی اش را حمل می کرد و کتانی سفیدی به پا کرده بود، دنبالم می آمد.

لحظه ای بعد هلی کوپتر از زمین کنده شد و در دل آسمان نیمه ابری شهر اصفهان در جهت جنوب شرق کشور یعنی استان بلوچستان، از نظر پنهان شد.

اواسط سال ۱۳۵۸ بود و تازه چند ماهی از پیروزی انقلاب گذشته بود. شهرهای کردستان درگیر تهاجم گروهک های مسلح شده بود و یگان های هوانیروز با تمام امکانات پروازی و پرسنلی در این مناطق حضور داشتند. از طرفی احتمال ناامنی در جنوب شرق کشور هم می رفت. بنابراین به یگان ما که مستقر در شهر اصفهان بود، مأموریت داده شد که از آن منطقه غافل نشویم و با استقرار یک هلی کوپتر ۲۱۴ و دو فروند هلی کوپتر تهاجمی کبرا، آن منطقه را پوشش دهیم و به صورت پرواز به اختیار، منطقه را زیر نظر داشته باشیم.

محل استقرار ما شهر ایرانشهر در استان سیستان و بلوچستان بود. با طلوع آفتاب صبحانه می خوردیم. هلی کوپترها را استارت می زدیم و جهتی را تعیین و پرواز می کردیم.

یک روز به سمت بندر چابهار و اطرافش پرواز می کردیم. در بازگشت، سری به بندر کُنارک می زدیم. روز دیگر از روی نقشه، منطقه دیگری را انتخاب می کردیم و در مسیر رفت و برگشت، هر جا روستا و کپری می دیدیم، سقف پرواز را پایین می آوردیم و با سر و صدای زیاد از بالای سقف خانه ها عبور می کردیم و بعد دوباره اوج می گرفتیم و از منطقه دور می شدیم.

هدف از مأموریت، فقط القای این موضوع به گروهک های شرور بود که ارتش حضور دارد. ما با پرواز روی مناطق مختلف حضورمان را به رخ می کشاندیم.

و اما مسیری را که باید از اصفهان تا ایرانشهر طی می کردیم، با پرواز به طرف شهر یزد شروع می شد. هلی کوپتر در یزد فرود می آمد و سوختگیری می کرد و بعد خود را به کرمان می رساندیم و سوختگیری دوباره ای انجام می دادیم تا به بم برسیم. در شهر بم به دلیل غروب آفتاب، پرواز را متوقف می کردیم و شب را در محلی که تدارک دیده بودند، می گذراندیم و صبح زود به سمت ایرانشهر پرواز می کردیم.

خلاصه دمدمای ظهر روز بعد به شهر ایرانشهر می رسیدیم و یک ماهی را که همه اش خاطره بود، در آنجا سپری می کردیم.

انجام مأموریتی که به من ابلاغ شده بود و با اصرار به امیر محول کردم، دومین مأموریت من به آن دیار بود که باید انجام می گرفت. دو فروند هلی کوپتر کبرا و یک متخصص که باید یک ماه آماده پرواز باشند و منطقه را پوشش دهند. آمریکایی ها چند ماهی بود رفته بودند و همکارانی که چیزی از آنها نیاموخته بودند، قادر به انجام چنین مأموریتی نبودند.

خلاصه دو ساعت مانده به پرواز امیر تن به این مأموریت داد. طبق اعلام قبلی، باید ساعت دو بعدازظهر هلی کوپتر از زمین کنده می شد و تا غروب نشده به بم می رسید.

روزی که امیر آماده مأموریت شد، پنجشنبه بود. بنابراین من با پیکانم نیم ساعته او را به خانه اش که در مرکز شهر اصفهان بود، رساندم. او هم شروع به جمع کردن وسائل مورد نیازش کرد. ساکی را از زیر تخت بیرون کشید. لباس های راحتی و لوازم بهداشتی را در آن جا داد. من که گوشه اتاق، روی تختش نشسته بودم و مدام به ساعتم نگاه می کردم، گفتم: «امیر جان، در این مأموریت نیاز نیست پوتین بپوشی. اونجا گرمه، اگه کفش کتونی داری، بپوش، راحت تری».

او پوتین ها را کناری گذاشت، از گوشه اتاق کفش های کتانی سفید ورزشی اش را برداشت و پا کرد و راه افتادیم.

وارد فرودگاه شدیم و دوان دوان به طرف هلی کوپتر رفتیم. بچه های فنی و پروازی روی صندلی های برزنتی هلی کوپتر نشسته بودند و منتظر ما بودند.

ناپدید شدن هلی کوپتر در ارتفاعات نایین

هلی کوپتر پرواز کرد. من نگاهی به ساعتم انداختم. ۲ بعدازظهر پنجشنبه بود. باید خودم را به خانه می رساندم. همه چیز برای یک سفر با خانواده و دیدار بستگان آماده بود. روز شنبه بود که، صبح زود سرحال و بشاش از در جبهه قدم به آشیانه پروازی گذاشتم. اول کسی را که دیدم، تقی بود. افسرده و غمگین به ستون کنار آشیانه سبزرنگ فلزی تکیه داده بود.

با خوشحالی به سمتش رفتم. اما اثری از شادی در او ندیدم. با کنایه و تمسخر گفتم: «چی شده، محل نمی گذاری؟»

با ناراحتی گفت: «مثل اینکه نمی دونی چه اتفاقی افتاده؟» گفتم: «نه، چی شده؟» تقی گفت: «بچه ها گم شده اند، هیچ اثری از آنها نیست!» با دلشوره ای که ناگهان به وجودم ریخته شد، گفتم: «درباره چی حرف می زنی؟» تقی مکثی کرد و گفت: «درباره بچه ها. روز پنجشنبه از همان لحظه ای که به سمت یزد پرواز کردند، در ارتفاعات نایین گم شده اند و تا این ساعت هیچ خبری از آنها به دست نیامده است. همین حالا هم چند فروند هلی کوپتر شینوک برای جستجو به آن منطقه پرواز می کنند. اگر می آیی، یالله. زودتر راه بیفت»

دیگر مکث نکردم. تمام ذهنم بیش امیر و دیگر بچه ها بود. چه اتفاقی برایشان افتاده بود؟ نکند بلایی سرشان آمده؟ سقوط! فرود اضطراری!

هلی کوپترهای شینوک که از نوع دوملخه بودند و بیشتر در حمل نفرات و تجهیزات سنگین از آنها استفاده می شد، آماده پرواز بودند.

ساعتی بعد روی ارتفاعات و رشته کوهی بودیم که منطقه نایین را از اصفهان جدا می کرد. از آن ارتفاعی که داشتیم، جز دره و صخره چیزی دیده نمی شد. بعضی از بچه ها دوربین داشتند و هر جنبنده را در میان دره ها و حاشیه صخره ها زیر نظر داشتند. هلی کوپتر، گاهی اوج می گرفت و زمانی ارتفاع کم می کرد.

نرسیدن بچه ها به یزد، معنی اش این بود که باید در همین اطراف اتفاقی برایشان افتاده باشد. اما کجا؟ چرا نشانه ای از آنها نیست؟ واقعاً پیدا کردن آنها مثل پیدا کردن سوزنی بود در انبار کاه. تا چشم کار می کرد، کوه بود و دره. بعد از دو ساعت جستجو، هلی کوپتر ارتفاع گرفت. انگار از طریق رادیو به خلبان خبری داده بودند. دیگر از آن پایین و بالا رفتن ها خبری نبود. هلی کوپتر اوج گرفت و به یک سمت گرا بست. ما به هم نگاه کردیم. درست حدس زده بودیم. هلی کوپتر در منطقه ای که پوشیده از صخره بود، سرعت را به صفر رساند. از بالا، دره ای عمیق دیده می شد که در ته آن آدمهایی در حال رفت و آمد به سمت قله کوهی بودند.

هلی کوپتر مکان مناسبی پیدا کرد و در کنار هلی کوپتری که از قبل رسیده بود، آرام گرفت. دیگر طاقت نداشتم. می خواستم بدانم سر بچه ها چه بلایی آمده. در عقب شینوک اتوماتیک، پایین آمد و نور خیره کننده بیرون، درون هلی کوپتر راه پیدا کرد.

دیگر مکث نکردیم و بدون معطلی بیرون پریدیم. برایمان باورکردنی نبود. در اطرافمان پر بود از قطعات درهم خرد شده هلی کوپتر. هر جا پا می گذاشتیم، با تکه ای از بدن های در هم شکسته و خرد شده بچه ها، مواجه می شدیم. هیچ یک از آن بچه های جوان و پرنشاط، از حادثه جان سالم به در نبرده بودند. اجسادشان پراکنده شده بود. در فاصله ای نزدیک به محل حادثه، تکه بزرگی از دماغه هلی کوپتر دیده می شد که در داخل آن خلبان و کمکش در هم خرد شده بودند. نمی دانم چند ساعت طول کشید که به کمک روستائیان ریزترین تکه ها جمع آوری و سپس با یک هلی کوپتر به یزد منتقل شدند. افسرده و درهم شکسته با همان هلی کوپتری که رفته بودیم، به یگانمان در اصفهان برگشتیم. روز بعد، تشییع پیکر بچه ها بود. شهیدانی که روی تابوتشان را با پرچم ایران پوشانده بودند. ۱۱ شهید در ۱۱ تابوت.

تشییع شهدا

مسیر تشییع شهدا سرراست بود. بعد از طی مسافتی طولانی همه چیز به پایان راه رسید. تابوت ها در آمبولانس های مخصوص گذاشته شد. ما هم برای ادامه مراسم به طرف خیابان «مسجد سید» که مسجدی در آن حوالی بود، حرکت کردیم.

مردم، مسجد و اطرافش را پر کرده بودند. من کنار تقی نشسته بودم. چهره امیر لحظه ای از ذهنم دور نمی شد؛ گرفتن رضایت، پوشاندن کتانی سفید، دلنگرانی اش. تمام مثل فیلم از مقابل چشمهایم رژه می رفت. رفاقتی که با امیر داشتم، باعث می شد کمتر به دیگر شهدا فکر کنم. قاب عکس شهیدان کنار تابوت هایشان جلوی محراب چیده شده بود. در همین موقع همهمه ای در گوشه حیاط مسجد پیچید. سرها یکی یکی به آن طرف چرخید. شلوغی و سر و صدا از طرف در مسجد بود. انگار کسی از راه رسیده بود که مهم بود. بچه ها و جمعیت از جایشان بلند شدند تا بهتر او را ببینند.

سخنران حرفش را قطع کرد و به شلوغی خیره شد. یکی از بچه ها که لباس نظامی به تن داشت، خودش را از شلوغی بیرون کشید و به طرف سخنران رفت و در گوشش حرفی زد. میکروفون روشن بود: «چی می گی، امکان نداره! مطمئنی؟ زنده است؟»

زنده بودن یکی از شهدا

در همین هنگام مردم راهی باز کردند و به سمت جایگاه آمدند. چی می دیدیم! باور نکردنی بود. یکی از همرزمانمان بود که از آن پرواز شوم جان به در برده بود و جلو می آمد.

عکسش در کنار دیگر عکس شهدا قرار داشت. حالا با پای خودش آمده بود و ما دورش را گرفته بودیم تا بدانیم چطور از آن حادثه سالم مانده و اکنون زنده جلوی ما ایستاده است؟ هیچ کس زنده بودنش را باور نداشت. او با پای خودش آمده بود تا راز و معمای زنده ماندنش را تعریف کند. اگر زنده نمی ماند، راز این حادثه تلخ و جانسوز و چگونگی آن سر به مهر باقی می ماند. او حادثه را این گونه تعریف کرد:

ـ «من هم باید شهید می شدم، اما قسمتم نبود. دیروز غروب در کرمان بودم که خبر شهادت بچه ها رو شنیدم. تلفنی به من اطلاع دادند. من هم بلافاصله خودم رو رساندم. وقتی عکس خودم رو روی در مسجد دیدم شگفت زده شدم. روز پنجشنبه وقتی به طرف یزد پرواز کردیم، هوا کمی ابری شد. جلوتر که رفتیم به یک رشته کوه رسیدیم که اطراف شهر نایین رو پوشانده بودند، فرمانده برای اطمینان، هلی کوپتر رو نزدیک روستایی، فرود آورد.

ما دو سه ساعت انتظار کشیدیم تا شاید توده ابر از روی رشته کوه عبور کنه و هوا بازتر بشه. نزدیک غروب فرمانده، تصمیم به بازگشت گرفت. عبور از میان آن توده ابر را صلاح ندانست. من جزو کسانی بودم که از بازگشت به اصفهان پکر بودم. البته این را هم بگویم، من جزو تیم پروازی که عازم بلوچستان بود، نبودم فقط می خواستم خودم را به کرمان و خانواده ام برسانم. موضوع را به فرمانده ام گفتم و از او خواستم اجازه بدهد با اتوبوس هایی که از جاده کنار روستا عبور می کردند، به کرمان بروم. او هم پذیرفت. من هم ساکم را برداشتم و به طرف جاده رفتم و بچه ها بعد از اندکی انتظار به طرف اصفهان پرواز کردند.

دیگه از آنها خبری نداشتم تا اینکه غروب شنبه، وقتی با یکی از دوستانم در اصفهان تلفنی صحبت می کردم به من گفت که هلی کوپتر بچه ها به کوه خورده و همگی شهید شده اند. همان شب هم به طرف اصفهان حرکت کردم و حالا پیش شما هستم»

ما تازه فهمیدیم چه اتفاقی افتاده است. گروه پروازی تصمیم به بازگشت می گیرد. بنابراین یک دور بلند که به دور ترافیکی مشهور است، می زنند. برای یک لحظه دماغه هلی کوپتر وارد توده ای ابر می شود و بعد با صخره ای که ابر در دل خودش پنهان کرده بود، برخورد می کند و همه سرنشینان هلی کوپتر به شهادت می رسند. اما چرا یک جنازه اضافه داشتیم؟

متلاشی شدن هلی کوپتر و پیکرهای شهدا هم باعث شده بود که شناسایی نشوند. در سردخانه یزد با جمع کردن اجساد، به تعداد اسامی قید شده در لیست پروازی، تابوت مهیا می کنند. آنها را میان تابوت ها می گذارند و تحویل می دهند.

آن روز گذشت، خوشحالی دیدن یکی از بچه ها و غم از دست دادن همرزمانمان، ستوان معینی خلبان، ستوان مزروعی کمک خلبان، همافران خوشباف، خوشحال، کاشفی و درجه داران علی نژاد، رضایی، باغی، معصومی، علیزاده و سلملیان، روز بسیار تلخ و صد البته، کمی شیرین را رقم زد.

پرندگان در هم کوبیده شده

روز بعد ستاد فرماندهی اعلام کرد: کسانی که می خواهند برای تحویل پیکرها به خانواده هایشان حضور داشته باشند، می توانند به ستاد پایگاه مراجعه کنند.

آن روز نزدیک ظهر به زادگاه امیر رسیدیم. مردم روستا از قبل خبردار شده و در تنها میدان روستا جمع شده بودند.

قبر از قبل آماده شده بود. خانواده امیر می خواستند چهره امیر را ببینند. برای لحظه ای کفن را باز کردند. شیون زنان با بازشدن کفن بیشتر شد. من و تقی بالای قبر ایستاده بودیم. برای یک لحظه چشمم به اتیکت امیر افتاد که آغشته به خون شده بود و روی بلوز پاره پاره اش خودنمایی می کرد. دیدن اسم امیر و بدن پاره پاره اش که پوتین به پاهایش بود، منقلبم کرد.

بدون اینکه بدانم چکار می کنم، دست تقی را که کنارم بود، گرفتم و به طرف خود کشیدم و در گوشش گفتم: «پوتین... پوتین های امیر رو ببین!»

تقی به من نزدیکتر شد و آرام گفت: «چی می گی؟ منظورت چیه؟»

گفتم: «امیر پوتین نپوشیده بود. کتونی سفید به پا داشت.» تقی نگاهی به کفن انداخت که داشت دوباره گره می خورد و بعد آهسته گفت: «ساکت باش»

و من ساکت شدم. پیکر را در قبر گذاشتند. در همان حال یاد قصه ای از قرآن افتادم که حضرت ابراهیم(ع) از خداوند پرسید: «چطور انسان ها بعد از مرگ دوباره زنده می شوند؟» و خداوند پاسخ داد: «مگر ایمان نداری؟» حضرت ابراهیم(ع) گفت: «شک ندارم، می خواهم دلم آرام شود.» خداوند از او خواست، چهار پرنده را بگیرد، آنها را در هم بکوبد. سپس در چهار نقطه بگذارد. بعد اشاره کند تا ببینند چطور آنها از هم جدا می شوند و دوباره زنده و پرواز می کنند.

دیگر مکث نکردیم و بدون معطلی بیرون پریدیم. برایمان باورکردنی نبود. در اطرافمان پر بود از قطعات درهم خرد شده هلی کوپتر. هر جا پا می گذاشتیم، با تکه ای از بدن های در هم شکسته و خرد شده بچه ها، مواجه می شدیم

ادامه از صفحه ۹

کارت دانشجویی علی اصغرنژاد
شماره دانشجویی: ۴۰۳۲۲۲۰۴۳
رشته: آمار دانشگاه: شهید بهشتی
مفقود و از درجه اعتبار ساقط است

کواهینامه موقت تحصیلی اینجانب پیام صابری در مقطع کارشناسی رشته مهندسی معماری به شماره ۰۲)۴۳۲۲۲۸_صادره از دانشگاه آزاد تبریز مفقود گردیده از یابنده تقاضا میشود به دانشگاه فوق تحویل نماید. آذرشهر

برگ سبز و سند کارخانه موتورسیکلت آپاچی RTR۱۸۰ مدل ۱۳۸۹ با شماره موتور E۶FGA۲۰۴۴۶۶۷ و شماره تنه NEA***۱۸۰B۸۹۰۵۵۴۴ و شماره پلاک ۸۱۲ ایران ۵۶۶۲۷ از آقای مهدی اسماعیل بافقی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است

برگ خودروی سواری سمند تیپ ایکس ۷ مدل ۱۳۸۵ شماره موتور ۱۲۴۸۵۱۸۸۲۰۳ شماره شاسی ۱۴۵۶۲۶۵ شماره پلاک ۴۵ب۵۶۹ ایران ۶۵ از احمد ایمانی پور مفقود گردید و از درجه اعتبار ساقط مگردد شهرستان انار

اصل سند کارخانه برگه سبز وانت داتسون تیپ ۱۸۰۰ مدل ۱۹۸۰ شماره موتور ۳۷۹۰۶۰ شماره شاسی ۰۸۹۱۱۹ شماره پلاک ۳۴ج۸۵۳ ایران ۴۵ محمدپور عسکری مفقود گردیدو از درجه اعتبار ساقط میگردد شهرستان انار

اصل سند کار خانه برگ سبز کارت خودرو کارت سوخت سواری پراید تیپ صبا جی تی ایکس مدل ۱۳۷۷ و شماره شاسی S۱۴۱۲۲۷۷۵۷۶۱۱۳۲ و شماره موتور ۰۶۹۰۱۶ و شماره پلاک ۶۷ی ۵۵۷ ایران ۶۵ از آقای رضا رمضانی زاده جلگه مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

شناسنامه مالکیت و سند کمپانی پژو ۴۰۵ پلاک ۸۱ق۲۶۹ ایران ۳۴ موتور ۱۲۴۸۸۰۵۱۳۹۰ شاسی NAAM۰۱CA۸۸۹K۹۴۷۲۴۸ بنام محمد البوعلی ظلیم مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد. یلدختر

(بنجانب اکبر فلاح قسمی بشماره ملی ۱۶۹۹۶۴۹۳۲۴ اعلام میدارد که دفترچه بهره برداری چاه بشماره ۷۰/۳۲۵۲۸/۸۷۱ مورخه ۱۴۰۰/۰۶/۱۹ واقع در اراضی روستای آغاجری مفقود گردیده از اعتبار ساقط است و متعهد میشوم چنانچه هر زمانی دفترچه مفقودی پیدا شد آنرا در اولین فرصت تحویل امور آب مراغه نمایم و هرگونه سوءاستفاده احتمالی از دفترچه مفقودی به عهده اینجانب میباشد(مراغه)

برگ سبز سواری پژو رو آمدل ۱۳۸۹ به رنگ نقره ای با شماره موتور ۱۱۸۸۸۰۲۰۷۲۵ و شماره شاسی ۲۶۳۶۸۲ با پلاک ۱۶۵ ایران ۵۳۲ هـ ۱۵ به نام مهدی رضایی مفقود گردیده از درجه اعتبار ساقط می باشد راور کرمان

برگ سبز وانت نیسان مدل ۱۳۸۹ پلاک ۵۷ ایران ۶۷۹ ن ۱۴ ش موتور ۸۰۰۱۰۴۴۷ ش شاسی NAZDL۱۰۴TJK۰۰۹۰۵۸ مفقود شده از درجه اعتبار ساقط می باشد کمیجان

برگ کمپانی پژو ۴۰۵ مدل ۱۳۹۴ رنگ خاکستری پلاک: ۴۲ج۸۷۷ ایران ۴۱ بنام پروین گجری پیری شماره شاسی: NAAM۰۱CV۶FR۲۰۰۵۵۱۳ شماره موتور: ۱۲۴K۰۶۱۳۲۴۱ مفقود و از درجه اعتبار ساقط میباشد.

برگ سبز وبرگ تردد سواری لندروور LR۲ گذر موقت مدل ۲۰۱۳ پلاک ۶۹ ۱۵۶۶۸ موتور ۲۰۴PT۰۱۵۱۲۴۰۵۴۴۱۱ شاسی SALFA۲BG۱DH۳۲۱۵۶۰ مفقود فاقد اعتبار است، شلمان امانی

مدرک فارغ التحصیلی اینجانب پونه فرنیا فرزند عبدالحمید به شماره شناسنامه ۳۱۱۳۵ صادره از تهران در مقطع کارشناسی رشته حسابداری گرایش حسابرسی صادره از دانشگاه خوارزمی (دانشکده علوم مالی) مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می باشد. از یابنده تقاضا می شود اصل مدرک را به دانشگاه خوارزمی به نشانی تهران، خیابان حافظ، خیابان رودسر، دانشگاه خوارزمی، دانشکده علوم مالی ارسال نماید.

سند کمپانی موتور سیکلت نیکران مدل ۱۳۸۶ پلاک ۵۳۲ ایران ۴۶۷۹۴ ش موتور ۴۷۸۹۵ ش تنه ۸۰۸۴۲ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می باشد (کمیجان)

سند سواری پژو ۴۰۵ مدل ۱۳۸۹ پلاک ۵۷ ایران ۳۴۱ ت ۲۱ ش موتور ۱۲۴۸۹۰۵۹۱۰۰ ش شاسی NAAM۰۱CA۶AR۵۱۷۹۳۹ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می باشد (کمیجان)

اصل برگ سبز سواری کارلکسوس RX۳۵۰ مدل ۲۰۱۱ پلاک ۱۰ ایران ۹۶۴ب۷۵ موتور ۲GRJ۴۴۰۱۰۶ شاسی ۲۴۴۰۰۷۴ مفقود از درجه اعتبار ساقط است اردبیل

اصل برگ سبز سواری پژو ۴۰۵ مدل ۹۱ پلاک ۹۱ ایران ۲۲۴ ت ۶۳ موتور ۱۲۴K۰۰۹۷۴۵۳ شاسی ۹۱۱۳۴۳ مفقود از درجه اعتبار ساقط است اردبیل

برگ سبز وسند کمپانی سمند مدل ۱۳۸۹ پلاک ۷۹ ایران ۳۶ م ۴۵ موتور ۱۲۴۸۹۱۱۱۴۰۹ شاسی NAACA۱CB۱AF۲۲۴۹۲۲ مفقود اعتبار ندارد

برگ سبز و برگ فروش کمپانی موتور سیکلت مدل لاکی ۱۸۰ رنگ سرمه ای ۱۴۰۳ به شماره شاسی NCT۵۳K۷۷۹RM۸۰۶۹۹۱ و شماره موتور NCT۲۰۲۷۸۷ ۱۸۰ با پلاک ۱۲۴۸۷۴ ایران ۵۸۴ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط میباشد. لنگرود

برگه سبز فوتون اتومات مشکی مدل ۱۴۰۵ شماره شاسی ۰۵۰۱۶۰ شماره موتور NAB۳۷۵۸۲۸TA۰۰۳۳۸۵ شماره پلاک ۶۳ ایران ۵۳۷ ل ۹۱ به نام آقای محمد کشاورز دولت آبادی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

اصل سند کمپانی وبرگ سبز پراید ۱۳۱ مدل ۹۰ رنگ مسی پلاک ۶۳ ایران ۴۲۸ و ۸۹ موتور ۴۳۲۱۷۷۲ شاسی S۱۴۱۲۲۹۰۲۰۲۸۸۴ مفقود گردیده از درجه اعتبار ساقط است

برگ سبز خودرو سواری پژو ۴۰۵ جی ال ایکس مدل ۱۳۹۰ رنگ سفید روغنی به شماره انتظامی ۱۸ ایران ۵۵۹ ن ۹۳ شماره موتور ۱۲۴۹۰۱۷۸۹۷۷ شماره شاسی NAAM۰۱CA۱BE۲۱۱۱۹۱ بنام مرتضی قره باغی مفقود از درجه اعتبار ساقط می باشد همدان

سند سبز وسند کمپانی سواری هیوندای ACCENT-AT مدل ۱۳۹۷ ش. موتور G۴FCJU۳۹۴۷۲۵ تن. شاسی: NAKNFH۳۲۲JB۱۰۲۸۸۶ پلاک ۷۰ ایران ۲۸۱ د ۴۵ بنام شاهین براهیم باستانی مفقود و فاقد اعتبار است

برگ سبز موتور سیکلت کبیر CC۱۲۵ مدل ۱۳۸۹ به شماره پلاک ۸۷۲ ایران ۶۲۱۱۷ با شماره موتور ۱P۵۲FMI۷۲۰۰۰۳۵۸ و شماره تنه NCV۱۲۵WA۹۱۳۲۲۲ به نام عبدالرسول زارع مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد. (کاکی)

کارت، سند و برگ سبز وانت نیسان مدل ۱۳۸۹ رنگ آبی به شماره شاسی NAZPL۱۴۰TBN۲۷۸۵۹۹ شماره موتور ۵۷۱۹۱۳ شماره پلاک ۹۸۹ ب ۵۱ ایران ۸۳ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

سند کمپانی و برگ سبز خودرو سواری پژو رو آمدل ۱۳۸۵ به شماره پلاک ۷۹۲ ب ۱۲۸ ایران ۴۴ مفقود و از درجه اعتبار ساقط است

کلیه مدارک خودرو پراید به شماره انتظامی ۱۳۲۴ ایران ۷۲ و ۷۵ شماره موتور ۱۲۰۶۴۵۶ به نام فاطمه نیک زاد به شماره ملی ۵۰۱۰۹۷۳۱۶۲ مفقود و از درجه اعتبار ساقط گردیده است

پروانه بهره برداری تولید شن و ماسه دانه بندی و شسته شده به شماره ۱۰۸/۱/۳۸۷۰۷ به تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۱ بنام فیض اله دانشور به کدملی ۲۴۱۱۳۲۳۳۴۴ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط میباشد حسینی آباده

سند مالکیت وانت پیکان مدل ۱۳۸۶ پلاک ۲۸۸ د ۲۳ ایران ۴۷ موتور ۱۱۴۸۶۰۵۳۳۴۲ شاسی ۳۱۶۴۸۱۳۲ مفقود گردیده از درجه اعتبار ساقط است اراک

سندفروش خودروی سواری پژو ۴۰۵ مدل ۱۳۹۹ به رنگ نقره ای بنام موسی حیدری به شماره شاسی LK۵۳۰۶۲۱ و شماره موتور ۱۲۴k۱۴۲۲۱۶۳ شماره پلاک ۸۵ ق ۲۱۹ ایران ۶۵ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

برگ سبز سواری پراید مدل ۱۳۸۴ به شماره موتور ۰۱۳۶۶۲۵۷ و شماره شاسی S۱۴۱۲۲۸۴۷۱۸۵۵۹ و شماره انتظامی ۱۳ط ۲۴۱ ایران ۱۵ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد (سردرود)

برگ سبز سواری پژو ۴۰۵ مدل ۱۳۸۹ به شماره موتور ۱۲۴۸۷۱۲۸۳۰۱ به شماره شاسی NAAM۱۱CA۳۹K۹۵۱۱۶۹ به نام سید علی هاشمی مفقود و از درجه اعتبار ساقط می باشد. (یزد)

شناسنامه خودرو سواری دنا مدل ۱۴۰۰ به شماره موتور ۱۵۳H۰۰۳۷۸۵۸ به شماره شاسی NAAW۶۱H۷۹ME۴۰۱۷۶۵ به شماره پلاک ۲۶۲ ط ۶۳ ایران ۳۷ به نام رهام قاسمی مفقود و از درجه اعتبار ساقط است. بوکان قربانی

برگ سبز پراید ۱۳۱sE مدل ۹۲ شماره شاسی NAs۴۱۱۱۰۰D۱۲۵۱۲۹۰ شماره موتور ۴۸۷۸۶۰۴ پلاک ۲۳د۵۵۵ ایران ۴۴ بنام محمدرضا نگارخاتون مفقود شده و فاقد اعتبار است

سند کمپانی و کارت سواری پژو ۴۰۵ دوگانه مدل ۱۳۸۷ به شماره پلاک ۱۵ق ۵۲۵ ایران ۵۴ و به شماره موتور ۱۲۴۸۷۱۲۸۳۰۱ به شماره شاسی NAAM۱۱CA۳۹K۹۵۱۱۶۹ به نام سید علی هاشمی مفقود و از درجه اعتبار ساقط می باشد. (یزد)

شرکت سیمان کردستان (سهامی عام)
مزایده عمومی
فروش خودرو
کارخانه سیمان کردستان

شرکت سیمان کردستان در نظر دارد، نسبت به فروش سه دستگاه خودرو (دو دستگاه سمند LX و EF۷ و یک دستگاه جیپ کالسکه ای صحرا)، از طریق مزایده عمومی، مطابق شرایط و مشخصات مندرج در اسناد مزایده به اشخاص حقیقی و حقوقی واجد شرایط واگذار نماید. از متقاضیان محترم درخواست می گردد جهت دریافت اسناد مزایده به سایت رسمی شرکت به نشانی https://www.kordestancement.com مراجعه و تا ساعت ۱۵:۴۵ مورخ ۱۴۰۵/۰۶/۲۹ به دفتر مرکزی این شرکت واقع در میدان آرژانتین، ابتدای خیابان الوند، نبش کوچه البرز، پلاک ۱۱، طبقه اول، امور بازرگانی یا واحد دبیرخانه کارخانه سیمان کردستان مراجعه نموده و پیشنهاد خود را در پاکات در بسته تحویل نمایند.

نیازمندیهای اطلاعات
تلفنی آگهی می پذیرد
۰۲۱-۲۲۲۲۵۳۳۳

شرکت سیمان کردستان (سهامی عام)
تجدید مناقصه عمومی
خرید کیسه سیمان *AD
کارخانه سیمان کردستان

شرکت سیمان کردستان در نظر دارد، نسبت به خرید ۲،۰۰۰،۰۰۰ تخته کیسه سیمان *AD، از طریق مناقصه عمومی، مطابق شرایط و مشخصات مندرج در اسناد مناقصه به اشخاص حقیقی و حقوقی واجد شرایط واگذار نماید. از متقاضیان محترم درخواست می گردد جهت دریافت اسناد مناقصه به سایت رسمی شرکت به نشانی https://www.kordestancement.com مراجعه و تا ساعت ۱۵:۴۵ مورخ ۱۴۰۵/۰۶/۲۳ به دفتر مرکزی این شرکت واقع در میدان آرژانتین، ابتدای خیابان الوند، نبش کوچه البرز، پلاک ۱۱، طبقه اول امور بازرگانی یا واحد دبیرخانه کارخانه سیمان کردستان مراجعه نموده و پیشنهاد خود را در پاکات در بسته تحویل نمایند.

آگهی تغییرات
شرکت سهامی خاص ورسا الکترونیک
به شناسه ملی ۱۴۰۰۹۴۱۴۷۷۹ و به شماره ثبت ۵۶۴۶۸۹

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۴۰۵/۰۴/۱۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شد آقای سید حسین میر محمد صادق به شماره ملی ۰۰۴۳۴۶۳۹۵۹ به سمت رئیس هیئت مدیره تا تاریخ ۱۴۰۷/۰۴/۲۸ خانم فرحناز اعتضادی به شماره ملی ۰۰۵۶۶۸۷۸۹۲ به سمت نایب رئیس هیئت مدیره تا تاریخ ۱۴۰۷/۰۴/۲۸ آقای سید مهدی میر محمد صادق به شماره ملی ۰۰۱۸۳۹۷۹۷۲ به سمت مدیرعامل و عضو اصلی هیئت مدیره تا تاریخ ۱۴۰۷/۰۴/۲۸ انتخاب گردیدند. آقای جعفر ملک نیا به شماره ملی ۰۰۴۷۸۱۹۲۶۱ به سمت بازرس علی البدل تا پایان سال مالی خانم الهام قاسمی کفاش به شماره ملی ۰۰۸۲۹۰۰۶۱۳ به سمت بازرس اصلی تا پایان سال مالی انتخاب گردیدند روزنامه کثیرالانتشار اطلاعات جهت نشر آگهی های شرکت تعیین گردید. ترازنامه و حساب سود و زیان شرکت منتهی به ۱۴۰۴/۱۲/۲۹ به تصویب مجمع رسید.

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیر تجاری تهران (۲۲۶۰۹۷۲)

آگهی تغییرات شرکت سهامی خاص بازرگانی سام پخش
به شناسه ملی ۱۰۱۰۲۳۰۴۳۱۶ و به شماره ثبت ۱۸۸۴۰۶

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۴۰۵/۰۴/۲۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شد آقای سید حسین میرمحمد صادق به شماره ملی ۰۰۴۳۴۶۳۹۵۹ به سمت عضو اصلی هیئت مدیره تا تاریخ ۱۴۰۷/۰۴/۲۰ شرکت آرین کارن کیش به شناسه ملی ۱۴۰۰۳۰۸۶۹۰۷ به سمت عضو اصلی هیئت مدیره تا تاریخ ۱۴۰۷/۰۴/۲۰ آقای حمید اسکندری به شماره ملی ۱۵۳۲۴۹۰۲۱۶ به سمت عضو اصلی هیئت مدیره تا تاریخ ۱۴۰۷/۰۴/۲۰ انتخاب گردیدند

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیر تجاری تهران (۲۲۶۰۹۷۶)

آگهی دعوت از سهامداران
شرکت صنایع ارابه فرود البرز (در حال تصفیه) (سهامی خاص)
**به